

تاریخ شفاهی ترجمه در ایران (۳)

انحلال فرانکلین

در گفت‌وگو با عبدالحسین آذرنگ (قسمت دوم)

خزاعی فر: شما از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۴ که فرانکلین تعطیل شد در فرانکلین بودید، یعنی در واقع، به قول خودتان، جزو آخرین نسل فرانکلین به شمار می‌آیید و شاهد مستقیم و دست‌اول دوره پایانی و انحلال تأسف‌آور این مؤسسهٔ پر بار. بنابراین، احتمالاً بهترین فردی هستید که می‌تواند دربارهٔ دلیل و نحوهٔ انحلال آن برای ما صحبت کند. آیا این انحلال عاملی بیرونی داشت، یعنی خود مؤسسهٔ مادر در آمریکا خواستار انحلال بود یا اینکه عاملی درونی داشت، یعنی حسادت و تنگ‌نظری، که نمونه‌های آن را در بسیاری از جاهای دیگر در فرهنگ این مملکت شاهد بوده و هستیم.

آذرنگ: به‌تازگی کتابی منتشر شده است با عنوان برنامهٔ کتاب فرانکلین در ایران (تهران، شیراز، ۱۴۰۲). این کتاب پایان‌نامهٔ دکتری آقای مهدی گنجوی در یکی از دانشگاه‌های خارج است. نویسنده منابع و اسناد دست‌اول بسیاری را بررسی کرده و اطلاعات دقیقی دربارهٔ پایان کار فرانکلین ارائه داده است و شاید به پرسش شما خوب پاسخ بدهد.

خزاعی فر: این کتاب محققانه و مستند است؟

آذرنگ: بله، هست؛ اما خطاهایی هم در متن و هم در ترجمهٔ کتاب هست که صورت بعضی از آن‌ها را برای مؤلف فرستادم. جای تعجب دارد که ناشر ترجمه، که ناشر معتبری است، چرا و چگونه متوجه این خطاها نشده است. آیا ممکن است کتاب را نخوانده به چاپ فرستاده باشند؟

خزاعی فر: مؤلف به شما پاسخی داد؟

آذرنگ: بله، پاسخی بسیار مؤدبانه و فروتنانه و تأکید کرد در چاپ سوم حتماً اصلاح می‌کند، چون چاپ دوم کتاب در حال انتشار است.

خزاعی فر: بسیار خوب، خوانندگان علاقه‌مند به موضوع به کتاب رجوع خواهند کرد، اما

مشاهدات شخصی و اطلاع مستقیم شما را می‌خواهم بدانم.

آذرننگ: فرانکلین برنامه (پروژه) ای ۲۰ ساله بود و در ۱۳۵۴ / برابر با ۱۹۷۳ باید پایان می‌یافت، که یافت و اولین شعبه آن در مصر تعطیل شد. شعبه‌های دیگر هم در چند کشور فعالیت چندانی نداشتند و بود و نبودشان شاید تأثیر زیادی نداشت. شعبه تهران بود که به سبب جنم ذاتی همایون صنعتی‌زاده و بلندپروازی‌ها و دورپروازی‌های او از حد انتظار و تصور بنیادگذاران اصلی فرانکلین فراتر رفته بود. در هر حال، روزی جانشین صنعتی‌زاده، که ندیده‌ام تاکنون کسی از او به نیکی یاد کرده باشد، با همه اعضای ادیتوریال (بخش ویرایش) فرانکلین در ۱۳۵۴ دیدار کرد. من هم در آن نشست بودم. طبعاً همه ویراستاران و نجف دریابندری و کریم امامی هم حاضر بودند. رئیس کذا مطالبی گفت که مجمل آن را عرض می‌کنم: اوضاع در ایران به صورتی در آمده است که ادامه کار برای ما ممکن نیست. از این رو، موضوع تعطیل شدن فرانکلین ایران همراه با چند پیشنهاد به اطلاع نخست‌وزیر (امیرعباس هویدا) رسیده و او گفته است نیروهای فرانکلین در اختیار انتشارات دانشگاه آزاد ایران گذاشته شود که با مدیریت عبدالرحیم احمدی در حال تشکیل است.

این مجمل کلام جناب رئیس بود. کریم امامی که رئیس ادیتوریال و رئیس ما بود، گفت من به انتشار کتاب‌های درسی علاقه‌ای ندارم و به دانشگاه آزاد نمی‌روم. در واقع عملاً خودش را کنار کشید و در نتیجه، اعضای واحد تحت مدیریت او باید خودشان تصمیم می‌گرفتند. نجف دریابندری هم عدم تمایل خود را به پیوستن به دانشگاه آزاد نشان داد. محمدرضا حکیمی گفت بیست سال تجربه را نادیده بگیریم؟ در کجای نشر ایران می‌توان این تجربه و این نیروها را یافت؟ بیابید نام فرانکلین را از روی خودمان برداریم و با نام دیگری به فعالیت مستقل انتشاراتی ادامه بدهیم. او خیلی پافشاری کرد. چند نفر هم با او هم عقیده و همراه بودند، اما نتیجه نداد. رئیس کذا سوداهای دیگری در سر داشت و وقتی از ایران رفت و بر ملا شد که با همکاری افرادی مالی و حقوقی، بسیاری از دارایی‌های فرانکلین را به دلار تبدیل کرده و با خود برده است، علت مخالفت او به پیشنهاد شادروان حکیمی آشکار شد.

خرزاعی فر: پس شما خودتان شخصاً شاهد مستقیم این گفت‌وگوها بودید؟

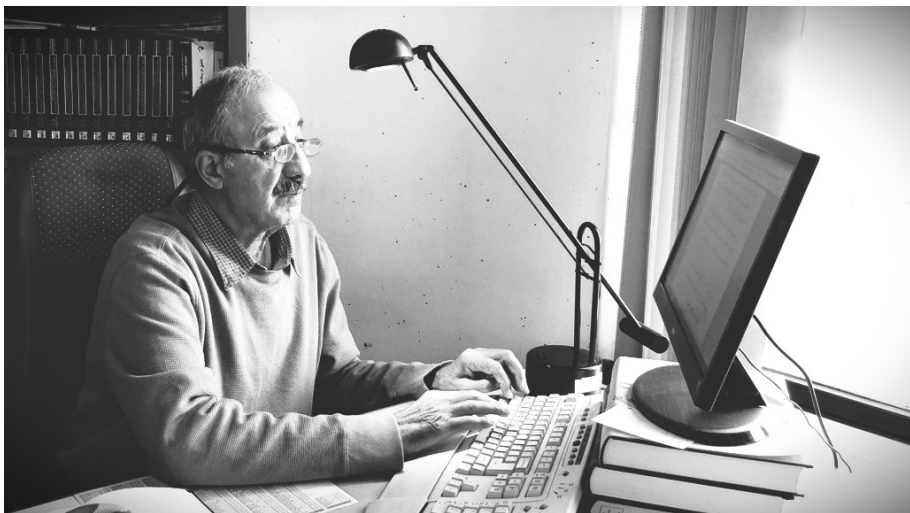
آذرننگ: بله بودم. اصلاً نشست در محل کتابخانه مرجع فرانکلین برگزار شد و میز کارم همان‌جا بود. بعد هم به تفصیل در جریان بحث و گفت‌وگوهای حکیمی، امامی و بسیاری دیگر از اعضای فرانکلین بودم. فرانکلین تشکیلات گسترده و ثروتمندی شده بود و دارایی‌های بسیاری داشت. فروش و واگذاری این‌ها بدون کمک افرادی وارد به مسائل حقوقی و مالی امکان‌پذیر نبود. اما چه کسانی در این تصمیم‌ذینفع بودند، نکته‌ای است که بنده نمی‌دانم.

خزاعی فر: همکاران فرانکلین کجا رفتند؟ خود شما چه کردید؟

آذرنگ: دریابندری مدتی با تلویزیون همکاری داشت و چند دوبله درخشان ارائه داد. کریم امامی شد رئیس انتشارات سروش. گلی امامی (همسرش) شد رئیس کتابخانه دانشگاه فارابی. محمدرضا حکیمی به تألیف کارهای خودش مشغول شد. چند نفری هم پراکنده شدند و بقیه به سرپرستی دکتر حسن مرندی، روانپزشک، مترجم و از همکاران نشریه آموزشی پیک، به تشکیلات جدیدی به نام سازمان ویرایش و تولید فنی در دانشگاه آزاد ایران منتقل شدند و همراه با اعضای از بخش تولید فنی و هنری فرانکلین کتاب‌های درسی آن دانشگاه را ویرایش، آماده‌سازی و منتشر می‌کردند. بنده هم مدت بسیار کوتاهی به دانشگاه آزاد رفتم و بعد برای ادامه تحصیل در دوره دکتری راهی خارج شدم.

خزاعی فر: بسیار حیف شد که آن جمع حرفه‌ای با تجربه از هم پاشید. گفت‌وگوی ما با آقای علی صلح‌جو درباره موسسه انتشارات فرانکلین حول سه محور بود: مواردی که درباره فرانکلین مبالغه شده؛ مواردی که در حق فرانکلین جفا شده، و مواردی که چندان به آنها اشاره نشده است. شما در این سه مورد چیزی دارید که به گفته‌های آقای صلح‌جو بیفزایید؟

آذرنگ: آن گفت‌وگو را خواندم. به گمانم آقای صلح‌جو حق مطلب را بیان کرده است. باین حال، بحث درباره میراث فرانکلین به این زودی‌ها پایان نمی‌یابد. خود من چیزهایی را که از دوره همکاری با فرانکلین آموختم، در هیچ کجای دیگر نیاموختم. متأسفانه ارزش این‌ها را سال‌ها بعد و در مقایسه با محیط‌ها و فضاهاى دانشگاهی و پژوهشگاهی دریافتم، محیط‌ها



و فضاهایی که در آن‌ها تمام وقت و پاره وقت کار کردم. بررسی درباره میراث فرانکلین خیلی جای کار دارد.

خزاعی فر: از دوره کار در فرانکلین چه اتفاقات خوشایند یا ناخوشایندی به یاد دارید و آیا مؤسسه‌ای با چنین سرمایه انسانی و کارنامه قبل یا بعد از انقلاب نظیر داشته است؟

آذرنگ: هیچ خاطره ناخوشایندی از دوره همکاری با فرانکلین ندارم. با سختی‌ها و سخت‌گیری‌هایی روبه‌رو شدم که در آن زمان تحملش برایم آسان نبود، اما با گذشت زمان و با افزوده شدن بر دامنه تجربه‌هایم، همان سختی‌ها و سخت‌گیری‌ها برای من به دستمایه تبدیل شد. از فرانکلین به مؤسسه تحقیقات رفتم و محیط جدید پس از مدت بسیار کوتاهی توی ذوقم زد. یک نفر را در آن مؤسسه، که پر از تحصیل کرده‌های معنون داخل و خارج بود، نیافتم که از امتیازهای شخصیت‌های اصلی فرانکلین، مانند دریابندری، امامی، نجفی، سمیعی، امیرشاهی، پاکدامن، بهزاد، وحید و هم‌تاهای آن‌ها برخوردار باشند. اگر کار تحقیقاتی‌ام در آن مؤسسه نبود، اگر آن مؤسسه کتابخانه خوب و مجهزی نداشت، و اگر چند همکار خوب در آن مؤسسه نبود، آنجا را بی‌درنگ ترک می‌گفتم. بارها گفته‌ام و نوشته‌ام که «دوره همکاری با فرانکلین عصر زرین زندگی‌ام بود». هیچ‌گاه خاطره‌های آن دوره را با همه جزئیاتش فراموش نمی‌کنم و محیط و فضای کاری شبیه آن را هیچ‌گاه نه در داخل دیدم و نه در خارج. شاید بدانید که مدتی در شرکت مایکروسافت کار کرده‌ام و کار پاره‌وقتی هم در دانشگاه واشینگتن داشتم. باینکه بیش از سی سال است با دانشنامه‌های مختلف همکاری دارم و کارم را بسیار دوست دارم، و محیط‌های این‌ها هم همگی فرهنگی، پژوهشی، علمی و سطح بالاست، اما خاطراتم از فرانکلین همچنان زرین است و این محیط‌ها هیچ‌کدام نتوانسته‌اند شور و اشتیاق آن دوره را در دلم تکرار یا حتی زنده کنند.

خزاعی فر: نام فرانکلین جدا از ترجمه با ویرایش هم پیوند خورده است. گویا اولین بار در فرانکلین بود که ترجمه‌ها ویرایش می‌شد. خود شما هم در ویرایش متون در فرانکلین سهمی بزرگ داشته‌اید. نکته‌ای که درباره حرفه ویرایش چه در گذشته و چه امروز وجود دارد این است که چگونه کسی ویراستاری را به‌عنوان یک حرفه می‌پذیرد. می‌دانیم ویراستاری هم شغل سختی است و هم نه نان می‌آورد و نه نام. مایلم در پایان این گفت‌وگو احساس شخصی‌تان را درباره این شغل بدانم.

آذرنگ: می‌خواهید صریح، بی‌پرده و بدون تعارف جواب بدهم؟

خزاعی فر: البته!

آذرنگ: حال اگر جواب دادم و عده‌ای آزرده شدند، تکلیف چیست؟

خزاعی فر: نگران نباشید. جواب آنها با من.

آذرنگ: از ۱۳۵۱ که عضو بخش ادیتوریال (ویرایش) فرانکلین شدم تا حالا (زمستان ۱۴۰۲ و بیش از چهل سال) فقط یک تن را دیده‌ام که گفت: «من عاشق ویرایشم» و او استاد احمد سمیعی گیلانی بود. جز او تاکنون به ویراستاری برنخورده‌ام که گفته باشد «من از سر عشق و با اختیار و انتخاب کامل» حرفه ویراستاری را انتخاب کرده‌ام؛ تأکید اکید می‌کنم: بنده ندیده‌ام، اما ممکن است ویراستاران دیگری هم مانند استاد سمیعی باشند. آنچه بنده به رأی‌العین دیده‌ام این است: هر ویراستاری امکان ادامه تحصیل پیدا کرد، رفت دنبال تحصیل؛ هر ویراستاری شغل بهتری به دست آورد، سراغ آن شغل رفت؛ هر ویراستاری مجالی برای رفتن به خارج یافت، مهاجرت کرد؛ هر ویراستاری که توان تألیف، تحقیق و ترجمه او به منصفه ظهور آمد، این‌ها را جانشین ویراستاری کرد. البته مواردی هم دیده‌ام که مؤلفان، محققان و مترجمانی در کنار کار اصلی خود ویرایش هم کرده‌اند، به دلایل مختلف اضطراری، ذوقی، دوستی، تنوع، تعهد و چه و چه، اما این موارد مصداق‌های ویراستاری حرفه‌ای نیست.

خزاعی فر: جدا از مسئله دشواری کار و نام و نان که گفتم، ویرایش به این شیوه‌ای که در ایران انجام می‌شود با یک تناقض درونی نیز روبه‌روست و آن اینکه انتظار می‌رود توان زبانی ویراستار از توان زبانی مترجم پایین‌تر نباشد، بلکه قاعدتاً باید یا در سطح او یا بالاتر از سطح او باشد، وگرنه اتفاق خوبی نمی‌افتد. نظر شما چیست؟

آذرنگ: یک حکم کلی نمی‌شود کرد، زیرا متن‌ها، محتواها، کاربردها و ضرورت‌های ویرایشی در منابع مختلف یکسان نیست. اگر مقصود شما ترجمه‌ویرایی (ویرایش ترجمه) متن‌های ادبی است، که در آن‌ها زبان، اسلوب و لحن متغیرهای تعیین‌کننده است، مانند ترجمه آثار شکسپیر، راسین، گوته، پوشکین، تالستوی، جویس، فاکنر و نظایر آن‌ها، قطعاً تسلط‌های چهارگانه ویراستار (تسلط به زبان مبدأ، تسلط به زبان مقصد، تسلط به موضوع، محتوا و متن، و نیز عنصر چهارم که خود شما اخیراً اضافه کرده‌اید: تسلط به روش، و اعمال روشی واحد در سراسر متن) باید در حدی مقبول باشد و مخاطبان متن آن را روا بدانند. حال اگر شما می‌خواهید این تسلط را برابر، فراتر و افزون‌تر و از نوع سایر (تر)ها بنامید، به تعریف شما بستگی دارد. در هر حال چنین تسلطی در ویرایش ترجمه‌های ادبی ضروری است. در سایر ویرایش‌ها ضرورت‌ها متفاوت است و سطوح مختلف دارد. برای مثال، کتاب اطلاعاتی یا آماری که ترجمه آن حتماً باید دقیق باشد و اطمینان پیدا کرد که ارقام و داده‌ها درست برگردانده شده است. در اینجا چه ضرورتی دارد که ویراستار هم‌تراز مترجم باشد؟ ویرایش در این اثر عمدتاً از نوع «بررسی داده‌ها» (data checking) است. در انتخاب ویراستار

مناسب برای متن‌های مختلف، قدرت تمیز و تشخیص ناشر اهمیت و نقش دارد. چه نوع ویراستاری با چه قابلیت‌هایی را باید برگزید تا ویرایش مطلوب در متن مدنظر به نتیجه برسد.

خزاعی فر: صحبت از ویراستاری شد حیفم آمد این سؤال را نپرسم. ولی قول می‌دهم آخرین سؤال باشد. شما خودتان را چگونه ویراستاری توصیف می‌کنید؟ می‌دانم که شما با ابوالحسن نجفی حشرونشر زیادی داشته‌اید. ایشان زبان‌شناسی خوانده بود و در دانشگاه زبان‌شناسی تدریس می‌کرد، ولی بعدها کتاب غلط نویسیم را نوشت، کتابی که نشان‌دهنده پای‌بندی به اصولی تخطی‌ناپذیر در زبان فارسی است. آیا وسواس‌های ایشان در خصوص گرت‌برداری و رجوع به واژگان موجود در گنجینه زبان فارسی به شما هم سرایت کرده است؟

آذرنگ: بله. خاطرم هست آقای نجفی از زمانی که ایشان را از نزدیک شناختم، یعنی از ۱۳۴۷، همواره در برابر درست و نادرست در کاربرد واژگان و زبان حساس بود. یک بار در نوشته‌ای واژه «کنکاش» را به کار برده بودم. به من گفت این واژه فارسی نیست، مغولی است و این‌جور واژه‌ها را نباید به کار برد. خیال می‌کنم این حساسیت‌های زبانی و نیز حساسیت‌های دستوری او از زمانی بود که او و چند جوان روشنفکر دیگر با مجله سخن همکاری کردند. استاد پرویز ناتل خانلری از میان جوانان علاقه‌مند و همکار سخن، افرادی را برمی‌گزید و مسئولیت سردبیری آن نشریه را به آن‌ها می‌سپرد، بر کارشان نظارت می‌کرد، مبلغ کمی هم دستمزد می‌داد، اما نامشان به‌عنوان سردبیر هیچ‌گاه در مجله درج نمی‌شد. ابوالحسن نجفی، رضا سید حسینی، ناصر پاکدامن، علیرضا حیدری، محمود کیانوش، هوشنگ طاهری از جمله همکاران جوان سخن بودند که هرکدام برای مدتی سردبیری سخن را بر عهده داشتند و موفق‌ترین و فعال‌ترین آن‌ها علیرضا حیدری بود که بعد گرداننده اصلی انتشارات خوارزمی شد. جمعی که با استاد خانلری کار کردند، همگی و بدون استثنا از او تأثیر عمیق گرفتند. تا جایی که بنده اطلاع دارم و جست‌وجو کرده‌ام، منشأ اصلی حساسیت زبانی نجفی از همان دوره همکاری با سخن است.

بنده سال ۱۳۴۷ از دانشگاه شیراز به دانشگاه اصفهان رفتم و شنیدم که استاد ابوالحسن نجفی از همان سال تدریس در آن دانشگاه را آغاز کرده است. او چهار مبحث را تدریس می‌کرد: (۱) مبانی زبان‌شناسی، (۲) ادبیات تطبیقی، (۳) ادبیات معاصر ایران، (۴) ترجمه از فرانسوی به فارسی. باینکه دانشجوی ادبیات نبودم، سر سه درس اول او به‌عنوان مستمع آزاد حاضر شدم، با علاقه تمام. یکی از دوستان دانشجوییم به نام رضا شیروانی (شاعر در آن زمان و بعداً مؤلف فرهنگ فارسی) که با هم دوست نزدیک و صمیمی بودیم و او با جنگ اصفهان همکاری داشت، مرا برد و به استاد نجفی معرفی کرد و مطالبی هم درباره من به او گفت. بعد

از پایان یکی از کلاس‌ها، نجفی گفت اگر پیاده می‌آیید، همراه شوید و بین راه صحبت کنیم. ساختمان تازه‌تأسیس دانشگاه اصفهان در آن سال بیرون از شهر بود و تاسی و سه پل و مبادی ورود به شهر فاصله داشت. همان پیاده‌روی و صحبت سبب شد که هر بار پس از پایان درس استاد نجفی با او همراه شوم، گاهی هم شیروانی همراه می‌شد و آن راه طولانی با پرسش‌های ادبی ما و پاسخ‌های نجفی طی می‌شد. پس از مدتی نجفی به من اجازه داد در نشست‌های جنگ اصفهان و بعضی دیدارها با همکاران جنگ و میهمانان و دوستان دیگرش شرکت کنم. و من که چند سال اقتصاد خوانده و بعد دانشجوی رشته تاریخ شده بودم، اما علاقه‌مند به ادبیات و خواندن داستان و شعر، به این ترتیب در جریان بحث‌های حرفه‌ای ادبی قرار گرفتم که در آن بحث‌ها اصحاب جنگ حضور داشتند: هوشنگ و احمد گلشیری، محمد حقوقی، احمد میرعلائی، جلیل دوست‌خواه، امیرحسین افراسیابی، ضیاء موحد، رضا فرخ‌فال، یونس تراکمه، محمد کلباسی، مجید نفیسی، رضا شیروانی، و عده دیگر که گاه در دیدارها و بحث‌ها بودند، و نیز میهمانانی که از جاهای دیگر به اصفهان می‌آمدند و معمولاً گرداندگان جنگ آن‌ها را به میهمانی، آشنایی با افراد مختلف و دیدار و گفت‌وگو دعوت می‌کردند. برای مثال، فعلاً این چهره‌ها را به خاطر می‌آورم که برای اولین بار در آن نشست‌ها دیدم: منوچهر آتشی (شاعر)، اورنگ خضرائی (شاعر)، پرویز ممنون (استاد و پژوهش‌گر تئاتر)، طاهره صفارزاده (شاعر)، علی‌اشرف صادقی (زبان‌شناس)، عبدالحسین آل‌رسول (ناشر و مترجم) و عده‌ای دیگر.

درباره سبک ویرایش خودم، حقیقتاً جوابی ندارم عرض کنم، این پرسشی است که پاسخ آن را از کسانی باید خواست که همکار بوده‌ایم، یا اینکه بنده نوشته‌هایشان را ویرایش کرده‌ام، یا ناشرانی که با آن‌ها همکاری داشته‌ام. باین حال، برای اینکه این آخرین پرسش مجله مترجم بی‌پاسخ نماند، بر چند اصل تأکید می‌کنم که مُصر هستم در طیف متنوع و گسترده ویرایش، از حداقل ممکن دخالت تا حداکثر ممکن لازم، هم خودم باید مراعات کنم و هم همه ویراستاران:

۱. اعمال حداکثر دقت و حداقل دخالت در نوشته‌های شخصی که فردیت نویسنده در آن‌ها محور اصلی است.

۲. اعمال حداکثر دقت و نیز حداقل دخالت ضروری در نوشته‌های غیر شخصی، در منابع مرجع، درسی، آموزشی، راهنما، نوشته‌های مربوط به سلامت و بهداشت جسمی و روانی مردم، و نظایر آن، که صحت و دقت اطلاعات و نتیجه‌گیری در آن‌ها حتماً باید تأیید و تضمین شود.

۳. حداکثر مراقبت و دخالت در نوشته‌هایی که گونه‌های مختلفی از حساسیت در آن‌ها

وجود دارد. برای مثال، نوشته‌ای درباره‌ی نوار مرزی میان دو کشور، اگر نهایت مراقبت و دقت در آن اعمال نشود، معلوم نیست چه نوع بحران سیاسی برپا کند؛ یا نوشته‌هایی که معتقدات و باورهای ایمانی، نگرش‌های اعتقادی یا حساسیت‌های ملی، قومی، طایفه‌ای و نظایر آن در آن‌ها مطرح است و حتی یک لغزش هم می‌تواند جنجال به راه بیندازد و غوغا برپا کند. ۴. پرهیز از هرگونه ویرایش غیابی، به‌ویژه در نوشته‌های شخصی. برقراری مناسبات صمیمانه و چهره‌به‌چهره با صاحبان آثار و گفت‌وگو و مبادله‌ی نظر.

۵. این احساس حتماً به صاحبان آثار منتقل شود که ویراستار، درست مانند پرستاری مسئول و مهربان، همراه او، همگام او و مراقب نوشته‌ی اوست؛ تا جایی که صاحب اثر همان‌طور به ویراستار اعتماد کند و اثرش را در اختیار او قرار دهد که بیماری با اطمینان و به طیب خاطر، تن خود را در اختیار پزشک و پرستار قرار می‌دهد.

۶. توافق همراه با رضایت، توافق میان سه ضلع مثلث پدیدآورنده، ناشر و ویراستار. دست یافتن به چنین توافقی درباره‌ی همه‌ی جنبه‌های ویرایش، مطمئن‌ترین نقطه‌ی عزیمت برای ویراستار است.

۷. و آخرین اصل اینکه افزون بر موارد کلی و عمومی، هر اثری و هر صاحب اثری ویژگی‌های مخصوص خود را دارد. اگر ویراستار بتواند درست تشخیص بدهد، مناسبات تسهیل و از تنش‌های معمول — چون اساساً حرفه‌ی ویراستاری از تنش دور نیست — دور خواهد بود. ☺